

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۱ (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۰

DOI:10.29252/PIAJ.2021.220116.1009

مسئله محیط‌زیست؛ اولویتی در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۲

بگام مصلح*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸

چکیده

به تدریج بر شمار آن دسته از اندیشمندان سیاسی افزوده می‌شود که خود را با وجهی از مسئله محیط‌زیست رو به رو می‌بینند و در می‌یابند که پرداختن به این مسئله در نظریه سیاسی معاصر ضروری است. اکنون مسئله مندی محیط‌زیست، به دو صورت به هم پیوسته در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی نمایان شده است؛ نخست در به فهم درآمدن عوامل سیاسی ایجاد مسائل خرد و کلان زیست‌محیطی و دیگری در شناخت چگونگی مواجهه سیاسی با آن مسائل. نظریه سیاسی به منزله عامل شکل دهنده روندها، نهادها و کنش‌های سیاسی در پیوند با مفاهیم و ارزش‌های سیاسی، با این پرسش رو به روست که با چه تمهیداتی می‌شود توجه به اولویت مسئله مندی محیط‌زیست را در مناسبات قدرت سیاسی نهادینه کرد. به بیان دیگر، برای نظریه‌پرداز سیاسی این پرسش مطرح می‌شود که چگونه باید بر اساس فلسفه سیاسی خاص، مناسبات قدرت را به گونه‌ای «جهت داد» که همواره دغدغه‌های زیست‌محیطی، در جایگاه اولویتی تثبیت شده، در این مناسبات به دیده گرفته شوند. این مقاله دستاورد تأمل و پژوهش به روش تحلیلی - انتقادی درباره وجوهی از کلان مسئله محیط‌زیست است که حل آنها به نظریه‌پردازی سیاسی مناسب نیاز دارد.

واژگان کلیدی: نظریه سیاسی، نظریه‌پردازی سیاسی، فرایندهای سیاسی، مسئله محیط‌زیست،

بوم‌شناسی سیاسی.

صفحات: ۴۱-۱۳

* استادیار علوم سیاسی
پژوهشگاه علوم انسانی و
مطالعات فرهنگی، تهران

pegahmosleh@

ihs.ac.ir

مقدمه

اکنون، برخلاف چند دهه پیش، بیشتر کنشگران عرصه‌های گوناگون جوامع انسانی درباره مسئله‌مندی «محیط‌زیست» اشتراک نظر دارند.^۱ امروز بیش از پنج دهه از هنگامی گذشته است که نگرانی از سرنوشت آیندگان، توجه برخی از کنشگران اجتماعی را به طور ویژه به مقوله محیط‌زیست جلب کرد. در پی آن، «کمسیون جهانی محیط‌زیست و توسعه»^۲ که در سال ۱۹۸۳ تشکیل شد به این نتیجه رسید که در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی میان اقتصاد، امنیت، توسعه و موضوع محیط‌زیست وابستگی جدی وجود دارد. اما آسیبی که به طور روزافزون در سطح جهانی به محیط‌زیست وارد می‌شود مدت‌ها از نظرها پوشیده ماند و بسیاری از مردم به مشکلات مهلک محیط‌زیستی پیرامون خود توجه چندانی نکردند.

آن «آیندگان» ماییم و نسل‌های پس از ما، و اینک مشکلات محیط‌زیستی به طور فزاینده‌چونان «مسئله» در برابر ما نمایان می‌شوند. اکنون زمان آن است که ساحت‌های گوناگون زیست اجتماعی انسان، مسئولیت خود را در به وجود آمدن مسئله محیط‌زیست و کوشش برای حل آن بپذیرند. در رویکردهای نوین به مسئله محیط‌زیست، دست اندرکاران عرصه دانش، فرهنگ و سیاست به جای رفع مسئولیت از خود، می‌کوشند تا با شناخت دقیق‌تر ابعاد گوناگون این مسئله فراگیر، در جهت ارائه راه‌حل‌های کارآمدتر به یکدیگر یاری برسانند. برخی از پژوهشگران عرصه محیط‌زیست امکان مطالعات محیط‌زیستی یا بوم‌شناسی غیرسیاسی^۳ را رد کرده و با بیان مستندات کوشیده‌اند نشان دهند که حتی موضوع حیات وحش در مناطقی چون شرق آفریقا بیشتر سیاسی و اقتصادی است تا مردم‌شناختی (Robbins, 2012: 12).

۱. بسیاری از پژوهشگران مسئله محیط‌زیست، دهه ۱۹۶۰ میلادی را سرآغاز جنبش‌های مدافع زمین و محیط‌زیست می‌دانند. برایان دوهرتی پژوهش‌جامع و ارزشمندی را درباره ظهور و رشد این جنبش‌ها ارائه کرده است (Doherty, 2002: 4-66).

۲. World Commission on Environment and Development؛ این کمیسیون امروزه به نام Brundt-land Commission شناخته می‌شود.

3. apolitical ecology

حل مسئله محیط‌زیست، به منزله کلان مسئله‌ای که شامل خرده مسائل متعدد است، بدون شناخت ابعاد سیاسی مسئله و راهکارهای سیاسی مواجهه با آن ممکن نیست. چنین شناخت و دستیابی به راهکارهای کارآمد نیز از سطح توصیف و تحلیل صرف فراتر می‌رود و نیازمند تمهیدی نظری است که بتواند پیوند سنجیده‌ای میان مفاهیم، ارزش‌ها و فلسفه سیاسی خاص با فرایندهای انضمامی حیات سیاسی، برقرار کند. پردازش نظریه‌های سیاسی راهگشا کوشش در جهت چنین تمهیدی است. اما این که چه جوهی از مسئله محیط‌زیست و با ملاحظه چه پیچیدگی‌هایی نیازمند نظریه‌پردازی سیاسی است، خود به مسئله‌ای درخور پژوهش مبدل شده است. این مقاله قصد ندارد بر مبنای رویکرد یا فلسفه سیاسی خاصی به نظریه‌پردازی درباره کلان مسئله محیط‌زیست یا بخشی از آن مسئله بپردازد؛ بلکه می‌کوشد با روش تحلیلی - انتقادی، بر آن وجوه از کلان مسئله محیط‌زیست پرتوی بتاباند که حل آنها به نظریه‌پردازی‌های سیاسی مناسب، با هر رویکرد و فلسفه سیاسی، نیاز دارد.

نسبت مسئله محیط‌زیست با نظریه‌پردازی سیاسی

اهمیت نظریه‌پردازی سیاسی در مواجهه با مسئله محیط‌زیست

به تدریج بر شمار آن دسته از اندیشمندان سیاسی افزوده می‌شود که خود را باوجهی از مسئله محیط‌زیست رو به رو می‌بینند و در می‌یابند که پرداختن به این مسئله در نظریه سیاسی معاصر ضروری است. مسئله مندی محیط‌زیست، در دو سطح به هم پیوسته در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی نمایان شده است؛ یکی در سطح به فهم درآمدن عوامل سیاسی ایجاد مسائل خرد و کلان زیست‌محیطی و دیگری در شناخت چگونگی مواجهه سیاسی با آن. نظریه سیاسی در جایگاه رابط مفاهیم و فلسفه سیاسی با روندها، نهادها و کنش‌های سیاسی با این پرسش رو به روست که با چه ساز و کارهایی می‌شود مسئله‌مندی محیط‌زیست را در مناسبات قدرت سیاسی نهادینه کرد. به بیان دیگر، برای نظریه‌پرداز سیاسی این پرسش مطرح می‌شود که چگونه باید بر اساس فلسفه سیاسی خاص، مناسبات قدرت را به گونه‌ای «جهت داد» که همواره دغدغه‌های زیست‌محیطی، در جایگاه اولویتی تثبیت شده، در این مناسبات به دیده گرفته شوند.

در تعبیری دیگر، تغییر نگاه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به رابطه انسان و زمین، فضای مفهومی وسیع تری را در حوزه سیاسی پدید می‌آورد و راه را برای نظریه‌پردازی‌هایی باز می‌کند که ضرورتاً مشروعیت نگاه مدرن نسبت به حاکمیت سوژه مدرن در طبیعت را به چالش می‌کشد؛ در نهایت، با چنین بازنگری‌های ساختار نظری، مناسبات قدرت نیز «بازسازی» می‌شوند (Board, 2002, 228).

همان گونه که دانشمندان علوم طبیعی در کوشش خود برای یافتن علت‌های پیدایش مشکلات زیست‌محیطی و ارائه راهکارهای مناسب برای حل دشواری‌ها خویش را نیازمند نظریه‌های مناسب می‌بینند، دانشمندان علوم سیاسی نیز برای توضیح عوامل سیاسی پیدایش این دشواری‌ها و یاری رساندن به حل آنها نیاز به پردازش نظریه‌های مناسب را در می‌یابند. فقدان نظریه‌های سیاسی مناسب، از یک سو فضا را برای ادامه تأثیر عوامل سیاسی در ایجاد مشکلات محیط‌زیست باز می‌گذارد، و از سوی دیگر، مانع شکل‌گیری بستر سیاسی درخور حل چنان مشکلاتی می‌شود. افزون بر این، دست اندرکاران دیگر حوزه‌های تخصصی مربوط به محیط‌زیست نیز برای آن که بتوانند برنامه‌های خود را با موفقیت پیش ببرند باید با حوزه سیاسی در تفاهم و تعامل باشند و این نیز تا آن جا که به تصمیم‌گیری در حوزه سیاسی مربوط است بدون نظریه‌های سیاسی مناسب امکان‌پذیر نخواهد بود.

مایکل فریدن، استاد علوم سیاسی دانشگاه آکسفورد، درباره مواجهه نظریه‌پردازی سیاسی با مسئله محیط‌زیست می‌گوید: «نظریه‌پردازی درباره محیط‌زیست با این‌گزینه‌ها روبه‌روست که مقوله اشخاص را به گونه‌ای گسترش دهد که ابژه‌های غیر از انسان را نیز شامل شود و در نتیجه حوزه جدیدی را وارد جریان اصلی نظریه سیاسی کند، یا در پی چارچوب‌های مفهومی تازه‌ای باشد تا از طریق آن به مرکز توجه خاص خود معنا ببخشد» (Freedon, 2005, 226). او با تأکید بر پویایی اندیشه سیاسی بر اساس تجربه‌های متنوع انسان‌ها اظهار می‌کند که نظریه زیست‌محیطی و اندیشه سیاسی سبز در شکل کنونی، نظام‌های نسبتاً جدیدی از ایده‌ها هستند و یک

نظریه سیاسی سبز پایدار باید ارزش‌ها و مفاهیم اصلی خود را در جهت تقویت یک سلسله استدلال سبز تعریف کند و در پی روش‌شناسی مناسب پیشبرد آنها باشد (227).

در آستانه سده کنونی برخی از پژوهشگران، همچون آلن کارتر، استاد فلسفه در دانشگاه گلستگو، تأکید کردند که اساساً «علت» فاجعه تباهی محیط‌زیست، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. کارتر نیاز به نظریه سیاسی در این وضعیت بحرانی را این‌گونه بیان کرده است: «اگر بخواهیم به علت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک تهدید محیط‌زیست پردازیم که در حال حاضر با آن مواجهیم، به نظریه سیاسی‌ای نیاز داریم که نشان دهد کدام کردارهای سیاسی برای بقای جمعی ما مناسبند» (Carter, 1999, 16). این سخن کارتر در حقیقت فقط نشان می‌دهد که نیاز به نظریه‌پردازی سیاسی درباره مسئله محیط‌زیست به گونه‌ای «حیاتی» فهمیده شده است. اما هنوز کارهای بسیاری برای روشن کردن ابعاد مسئله محیط‌زیست در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی باقی مانده است.

در دهه‌های اخیر برخی از پژوهشگران بر «سیاسی» بودن مسئله تأکید بیشتری کردند و اظهار داشتند که چالش‌های زیست‌محیطی که امروزه با آنها روبه‌رویم، فقط با نوآوری‌های عرصه فن‌آوری حل‌شدنی نیستند و در واقع به طور ریشه‌ای بحران‌هایی سیاسی و دربرگیرنده ارزش‌های سیاسی‌اند (Boggs, 2012: I). برخی از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی که با هدف بهبود وضعیت محیط‌زیست انجام می‌گیرند و در نگاه نخست کنشی ساده و بهنجار در جهت هدفی مطلوب به نظر می‌رسند، در تأملی دقیق‌تر به سبب نداشتن نظریه سیاسی مناسب، دچار نقض غرض می‌شوند. چنان‌که، بنا بر پژوهشی، برخی از گروه‌های مدافع محیط‌زیست، پول خود را از کمپانی‌هایی می‌گیرند که خودشان مسبب تخریب محیط‌زیست‌اند (121).

شماری از صاحب‌نظران نیز الگویی ترکیبی از عوامل طبیعی و سیاسی-اجتماعی برای توضیح شکل‌گیری مسئله محیط‌زیست و راه‌حل آن ارائه کرده‌اند. آندریا نایتینگل، استاد بوم‌شناسی سیاسی دانشگاه اسلو، که کوشیده

در کارهای خود اهمیت مناسبات قدرت و عوامل سیاسی را در مسائل زیست‌محیطی نشان دهد، تاکید کرده است که برای پاسخگویی درست به تغییرات محیط‌زیست که فرایندی اجتماعی-طبیعی است، باید فرایندهای بیوفیزیکی و سیاسی را به طور درهم تنیده بشناسیم (Nightingale, 2017: 12). واضح است که شناخت چنین پیوندی میان فرایندهای بیوفیزیکی و فرایندهای سیاسی در جوامع و نظام‌های سیاسی گوناگون نیازمند نظریه‌های مناسبی است که اصول نظریه‌پردازی سیاسی در آنها به خوبی ملاحظه شده باشد. در برخورد با هر یک از مشکلات زیست‌محیطی که در مجموع «مسئله محیط‌زیست» را شکل می‌دهند، لازم است «ارزش‌های سیاسی» که امکان تکوین چنان مشکلی را فراهم آورده است شناخته شوند. در حقیقت، نسبت میان معضلات زیست‌محیطی با نوع نهادهای سیاسی، چند و چون انباشت سرمایه و توزیع ثروت، میزان توسعه و راهبردهای دولت، بدون شناخت ارزش‌های سیاسی نهادینه در یک نظام سیاسی به درستی فهمیده نمی‌شود. شناخت چنین نسبت پیچیده‌ای نیز کار نظریه‌پردازی سیاسی است. نظریه‌پرداز سیاسی در رویارویی با مسئله محیط‌زیست، خود را در برابر این دشواری می‌یابد که چگونه با تمهید نظری می‌شود این امکان را ایجاد کرد که در جامعه سیاسی معاصر، راه‌حل‌های مشکلات زیست‌محیطی توأم با راه‌حل‌های مدیریت تضاد منافع گروه‌های متفاوت اجتماعی وارد فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری شوند.

در واقع فقط با وجود چنین تمهیدات نظری است که شکل‌گیری چارچوب قانونی برای قوام یافتن ملاحظات محیط‌زیستی و راه‌حل‌های ارائه شده از سوی متخصصان ممکن می‌شود. این کار نظریه‌پرداز سیاسی است که توضیح دهد بر اساس فلسفه سیاسی پذیرفته شده در یک جامعه خاص، کدام فرایندهای سیاسی به واسطه تضمین توجه به مسئله محیط‌زیست، هنجارین و مشروع تلقی می‌شوند. همچنین، حفظ توجه به ملاحظات زیست‌محیطی در شرایطی که ارزش‌ها و فرایندهای سیاسی باید متناسب با تغییرات گسترده‌تر در جهان انسانی تغییر کنند، موضوعی برای نظریه‌پردازی سیاسی است.

حتی نظریه‌پردازی‌های معطوف به مسئله محیط‌زیست که اجتماعی محسوب می‌شوند در واقع یا از بن سیاسی اند یا سویه سیاسی تعیین کننده‌ای دارند. برای مثال نظریه بوم‌شناسی اجتماعی^۱ بوکچین، تحت تأثیر آثار شیسم کلاسیک شکل گرفته و نمونه‌ای از رادیکالیسم سیاسی در حوزه مباحث محیط‌زیستی است (Bookchin, 1982: 16-43). این نظریه مبتنی بر لزوم تحقق ایده «طبیعت آزاد» از راه نبردهای بومی در برابر اشکال گوناگون سلطه طبقاتی، نژادی، جنسیتی، دیوان سالاری، فرهنگی و بوم‌شناختی است. ملاحظه می‌شود که بیشتر این موارد و در واقع اساس چنین نظریه‌ای به نوعی سیاسی است. در ادامه، به وجوه سیاسی مسئله محیط‌زیست که برای نظریه‌پردازی سیاسی اهمیت دارند اشاره کوتاهی می‌شود. آشکار است که شرح تفصیلی این وجوه خود پژوهش دیگری می‌طلبد.

وجوه اصلی مسئله محیط‌زیست در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی

در پژوهشی درباره وجوه سیاسی مسئله محیط‌زیست، ملاحظات سیاسی مربوط به این مسئله در چهار مقوله دسته بندی شده‌اند که هر یک یا ترکیب‌های متفاوتی از آنها می‌تواند موضوعی پیش روی نظریه‌پردازی سیاسی در جهان معاصر باشد:

- ۱- عرصه‌های سیاسی: محلی، ملی، دولتی، بین‌المللی و عاملیت در فرایندهای تصمیم سازی سیاسی.
- ۲- زمینه مناقشه‌ها: بودجه‌ها، قوانین، مقررات و دستورکارها، و توافق‌ها.
- ۳- گروه‌های دارای منافع: عمومی، اقتصادی، ارزش‌گرا، و آنها که به طور مستقیم متأثر می‌شوند.
- ۴- سیاست‌گذاری: استفاده از منابع عمومی، خطر برای سلامتی، اقتصادی، احیای محیط‌زیست، و علم (Agardy & Nemerow, 2005: 5).

اگرچه دسته بندی یاد شده مجموعه موضوعاتی که کلان مسئله محیط‌زیست را در ارتباط با حوزه سیاسی تشکیل می‌دهند به خوبی مشخص کرده است، به گونه‌ای طرح شده که گویی مناقشه‌ها فقط به یکی از وجوه سیاسی مربوط به

بودجه‌ها و قوانین و توافق‌ها منحصر می‌شود. در حقیقت آنچه در چنین دسته بندی‌هایی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد این است که چالش‌ها بخش اصلی همه وجوه مسئله را پدید می‌آورند. با در نظر گرفتن این نکته، وجوه اصلی مسئله محیط‌زیست در ساحت نظریه‌پردازی سیاسی را می‌شود در سه مقوله کلی نگریست که هر یک مبتنی بر چالش‌های خاص سیاسی است:

الف. جایگاه و تاثیرگذاری جنبش‌های مدافع محیط‌زیست در مناسبات قدرت

جنبش‌های مدافع محیط‌زیست از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی دهه‌های اخیر در سراسر جهان بوده‌اند. از این رو در سال‌های اخیر با افزایش چشمگیر پژوهش‌هایی مواجه شده‌ایم که بر بررسی جنبه‌های متفاوت این جنبش‌ها تمرکز یافته‌اند. جنبه‌ای از این جنبش‌ها که نیاز به نظریه‌پردازی سیاسی دارد، جایگاه و تاثیرگذاری آنها در مناسبات قدرت است. برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند نظریه‌پردازی سیاسی را به سوی نسبت جنبش‌های اجتماعی محیط‌زیست گرا و دولت سوق دهند. از چنین دیدگاهی، دولت و جنبش‌های اجتماعی در جامعه معاصر نمی‌توانند از یکدیگر بگریزند و امروزه آنچه مهم است آشکار کردن پیوند ارزش‌های محیط‌زیستی با بایسته‌های اقتصادی و مشروعیت است که ضمن استقرار و تثبیت دولت سبز، رابطه آن را با حوزه عمومی سبز نیز شکل می‌دهد (Dryzek et al., 2003: 192-193).

اما نکته‌ای که کمتر به آن توجه می‌شود و همان نیز وجه مسئله ساز این جنبش‌ها برای نظریه‌پردازی سیاسی است که آن را از دیگر مطالعات سیاسی متمایز می‌کند، این است که جایگاه جنبش‌های محیط‌زیستی در مناسبات قدرت را نباید صرفاً در رابطه آنها با دولت جست و جو کرد. تیمشی دوپل، استاد علوم سیاسی و مطالعات بین‌الملل در دانشگاه آدلاید، یادآور شده است که چنین جنبش‌هایی را نمی‌شود کاملاً به طور جامع و مانع درون چارچوب سیاست نهادی و رسمی جای داد؛ زیرا بسیاری از شبکه‌ها، گروه‌های نهادی نشده و سازمان‌های غیردولتی را در بر می‌گیرند و ارتباط‌هایی نیز با جهان سیاست حزبی دارند. او اشاره کرده است که در این جنبش‌ها گرایش نیرومندی به پرهیز از سیاست‌های رسمی احزاب سیاسی وجود دارد (Doyle, 2005, 3).

در واقع جایگاه و تاثیرگذاری جنبش‌های محیط‌زیستی در مناسبات قدرت، باید با توجه به تفاوت ساختار قدرت در جوامع و نظام‌های سیاسی متفاوت بررسی شود و این کاری فراتر از تحلیل سیاسی و مطالعه تجربی صرف، و نیازمند برخورداری از نظریه سیاسی با میزانی از تعمیم‌پذیری است. مشکل فقط این نیست که نمی‌شود درباره وجه سیاسی این جنبش‌ها به طور کلی و جهانشمول نظر داد. تفکیک یک به یک کشورها برای تحلیل جایگاه این جنبش‌ها در مناسبات قدرت نیز نمی‌تواند راهگشا باشد. نظریه‌پردازی سیاسی در عین حال که به تفاوت‌های ساختارهای سیاسی گوناگون توجه دارد، به میزانی از تعمیم نیز دست می‌یابد که فهم درست چند و چون تعامل جنبش‌های محیط‌زیستی با ساختارهای سیاسی مشابه را نیز میسر می‌سازد.

ب. چالش‌های ساختاری نظام‌های سیاسی در رویارویی با مشکلات زیست‌محیطی
نوع نظام سیاسی که در واقع متشکل از ساختارها و فرایندهای سیاسی نهادینه شده در یک واحد سیاسی است در ایجاد، گسترش و امکان حل مسائل زیست‌محیطی نقش اساسی دارد. دموکراتیک یا اقتدارگرا بودن ساختار نظام‌ها و میزان تمرکز قدرت در آنها باید در هر رویکرد نظری به وجه سیاسی مسئله محیط‌زیست از آغاز به منزله عاملی تعیین‌کننده در نظر گرفته شود. رابرت برل، استاد جامعه‌شناسی و مطالعات محیط‌زیست در دانشگاه درکسل، در آستانه ورود به سده بیست و یکم به درستی ساختار دموکراتیک نظام سیاسی را عنصری کلیدی در شکل‌گیری تغییر اجتماعی در جهت حل مشکلات زیست‌محیطی دانست. او با اشاره به این که راه حل مشکلات بوم‌شناختی صرفاً به کار بردن تکنیک در طبیعت نیست، اظهار داشت که ایجاد «اخلاق بوم‌شناختی» از طریق مشارکت ممکن است زیرا هنجارها فقط با مشارکت شهروندان پذیرفته و مشروع می‌شوند. از این رو، راه حل مسائل بوم‌شناختی با برقراری نظم اجتماعی دموکراتیک پیوند می‌یابد (Brulle, 2000, 64-65).

جمعی از پژوهشگران نیز در اجرای یک طرح پژوهشی با کاربرد موفق ترکیب روش‌شناختی تجربی- نظری به این نتیجه رسیده‌اند که دگرگونی در

جهت حکمرانی دموکراتیک تر، خواه از راه آموزش‌های درازمدت و خواه با مبارزه‌های سیاسی یا تغییر انقلابی، می‌تواند مبنای لازم برای ایجاد و گسترش گفتمان‌های اصلاح‌گرا را فراهم آورد (Di Gregorio, et al., 2017: 142). اما باید توجه داشت که این تشخیص کلی، نیاز به تفکیک‌های نظری دقیق‌تری دارد. این که کدام نوع از نظام‌های سیاسی دموکراتیک، با چه پیشینه فرهنگی، و با کدام فلسفه سیاسی و اقتصاد سیاسی بهتر می‌توانند به حل مسائل بوم‌شناختی یاری برسانند نیاز به نظریه‌پردازی سیاسی دارد.^۱

همسوبا نظر برل، اما با بیانی متفاوت، آلن کارتر با استفاده از اصطلاح «بوم-اقتدارگرایی»^۲ کوشیده است اقتدارگرایی ساختاری و فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در برابر مسئله محیط‌زیست را، به ویژه در بریتانیا، نقد کند (Carter, 1999: 24). به باور او ساختار اقتدارگرا و روش‌های اقتدارگرایانه در تحلیل نهایی نمی‌توانند برای حل مسائل بوم‌شناختی مفید باشند. به گفته او: «همه استدلال‌هایی که در برابر دیکتاتوری‌های به ظاهر خیرخواه برشمرده شده‌اند، همان مایه دربار دیکتاتوری‌های خیرخواه محیط‌زیست نیز صادق‌اند. اگر حاکم اقتدارگرایی بخواهد از قدرت خود برای حفاظت از محیط‌زیست استفاده کند، ساختارهایی که او را قادر به اعمال قدرت می‌کنند ممکن است به همان سادگی مورد استفاده جانشینان او، برای مطامع کوتاه مدت و محلی آنها، در جهت تخریب بیشتر و حتی سریع‌تر زمین قرار گیرند... هرگونه پاسخ اقتدارگرایانه به بحران‌های فزاینده محیط‌زیستی به جای رفع بحران‌ها به تشدید آنها می‌انجامد» (26).

جان درینک، استاد علوم سیاسی دانشگاه کانبرا، و همکارانش در پژوهشی درباره «دولت سبز» نیز یادآور شده‌اند که دقیقاً در تضاد با باور عمومی در دهه ۱۹۷۰ که برون رفت از بحران محیط‌زیست را نیازمند به دولت اقتدارگرا می‌پنداشتند امروزه درباره پیامدهای مثبت دموکراسی برای محیط‌زیست

۱. رابرت برل نیز در ادامه بحث یاد شده با اشاره به اظهارات گلدبلات درباره لزوم برطرف کردن مقاومت‌های ساختاری و بی تفاوتی مردم، گفته است که باید نظریه سیاسی مناسبی برای گذار داشته باشیم که سیاستی را شکل دهد که قادر باشد جایگزین سیاست ورزی کنونی بشود و به طور رضایت بخشی به مسئله فرسایش بوم شناختی بپردازد (Brulle, 2000: 65).

اجماعی پدید آمده است. البته این پژوهشگران نیز اشاره کرده‌اند که هنوز بر سر این که کدام نوع دموکراسی می‌تواند ارزش‌های محیط‌زیستی را بهتر متحقق کند اختلاف نظر وجود دارد (Dryzek et al., 2003: 5-6).

بخش بزرگی از مسئله محیط‌زیست به چالش‌هایی بازمی‌گردد که از تصادم نهادها و روندهای سیاسی در نظام‌های گوناگون با استلزامات پاسخگویی به دگرگونی‌های بوم‌شناختی برمی‌خیزند. در نظریه‌پردازی سیاسی، شناخت این عوامل به طور تحلیلی و تطبیقی و دستیابی به تعمیم و تجویز، در کارآمدی نظریه مورد نیاز اهمیت به‌سزایی دارد و آن را از رویکردهای ژورنالیستی که بیشتر به کارکردهای فردی و چگونگی مدیریت اشخاص توجه دارند متمایز می‌کند. پیتر لسلت^۱، استاد سیاست و تاریخ نهادهای اجتماعی در دانشگاه کمبریج، دودهمه پیش اشاره کرد که نهادهای سیاسی کنونی برای پاسخگویی به مسئله محیط‌زیست - یا به طور دقیق‌تر آنچه به عنوان «عدالت محیط‌زیستی» از آن سخن گفته می‌شود - نه تنها نابسندند بلکه به طور کلی نامناسب و از کار افتاده‌اند؛ زیرا از آغاز با چنین مفاهیمی شکل‌نگرفته و رشد نیافته‌اند (Gleeson & Low, 2001: 166-167).

نسبت نهادهای اصلی درون حاکمیت دولت - ملت‌ها، همچون قانون اساسی، با مسئله محیط‌زیست نیز نقش مهمی در نظریه‌پردازی سیاسی دارد. هنگامی که برخی از پژوهشگران بر لزوم بازتعریف اصول بنیادینی مانند حقوق بشر در بافت قوانین اساسی دولت‌های امروزی تأکید می‌کنند^۲، به گونه‌ای که از وضعیت انسان محور کنونی خارج شود و متضمن «حقوق بوم‌شناختی»^۳ یا «حقوق محیط‌زیستی»^۴ نیز بشود، نظریه‌پردازی سیاسی با مسئله «چگونگی» تحقق چنین دگرگونی‌هایی و امکان‌پذیر ساختن عملی

1. Peter Laslett

۲. کلاوس بوسلمان (Klaus Bosselmann)، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه اوکلند، بحث حکومت مبتنی بر قانون اساسی یا مشروطه‌گرایی محیط‌زیستی (environmental constitution-ism) را در قالب نظریه قانون اساسی گرای پسامدرن (postmodern constitutionalism) مطرح کرده است که به باور او باید به جای homo economicus بر homo ecologicus تکیه کند و دیگر مبتنی بر انسان محوری، فردگرایی و ماده‌گرایی نباشد (Gleeson & Low, 2001, 118-134).

3. Ecological rights

4. Environmental rights

آن در متن مناسبات سیاسی روبه روست. در نظام‌های مبتنی بر قانون گذاری در مجلس، نمایندگان مردم برای رسیدن به تصمیم در چنین مواردی، و درباره تغییر قانون‌های موضوعه، به رای مشاوران پژوهشی نیاز دارند که خود متکی بر نظریه‌های موجود یا نظریه‌پردازی‌های روزآمد سیاسی است.

تغییر سیاست‌ها در رویارویی با مسائل بوم‌شناختی نیز بخش مهم و عمل‌گرایانه‌ای از وجوه سیاسی کلان مسئله محیط‌زیست را تشکیل می‌دهد. بدون اتکا بر نظریه‌پردازی مناسب، موانع و چشم اندازهای سیاست گذاری کارآمد شناخته نخواهد شد. تحلیل‌های پراکنده، با سرگردانی میان عوامل گوناگون موثر بر مسئله، بدون مبنای مستدل و اندیشیده شده، عامل مورد نظر خود را عامل اصلی فرض می‌کنند و از درک پیچیدگی و تاثیر متقابل عوامل گوناگون ناتوان می‌مانند. برخی از پژوهشگران یادآور شده‌اند که در بررسی و تبیین تغییر سیاست گذاری‌ها در مواجهه با مسائل محیط‌زیستی، غالباً نظام‌های عقیدتی، گفتمان‌ها و نهادها به طور جداگانه مطالعه می‌شوند در حالی که این عوامل در ارتباط با هم و گاه مکمل یا همپوشاننده تاثیر می‌گذارند (Di Gregorio, et al., 2017: 134)

ج. چالش‌های حاکمیتی و تعامل دولت‌ها در عرصه بین‌المللی درباره بحران محیط‌زیست

برجسته‌تر شدن وجه ترامرزی و بین‌المللی مسائل محیط‌زیستی، وجود دولت‌ها و چند و چون حاکمیت آنها را، که موضوع جریان اصلی در نظریه‌پردازی سیاسی سنتی بود، به شکل تازه‌ای برای نظریه‌پردازی سیاسی معاصر مسئله ساز کرده است. به تعبیر اندرو هارل^۱، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، چالش‌های زیست‌محیطی، نظم جهانی مبتنی بر دولت‌ها را زیر سؤال برده و پاسخ دادن به این چالش‌ها دولت‌ها را برای حرکت به سوی اشکال نوین قانون بین‌الملل و اداره جهان زیر فشار گذاشته است. هارل از «سبز کردن»^۲ سیاست‌های بومی و پیوند یافتن مسئله محیط‌زیست با مسئله مشروعیت دولت سخن گفته است که نمونه‌ای از مواجهه نظریه سیاسی با مسئله محیط‌زیست محسوب می‌شود (Dobson & Eckersley, 2006: 167).

به باور او چالش زیست‌محیطی به طور ذاتی برای نظریه سیاسی سنتی مسئله ساز است. زیرا نظریه سیاسی سنتی مبتنی بر تصویری از پیشرفت و توسعه است که با آگاهی روزافزون از محدودیت مادی پیش روی ما در تعارض قرار می‌گیرد. از این جهت، ممکن است اشکال غالب سازماندهی سیاسی در وضعیت کنونی، برای مدیریت مناسبات بشر با محیط طبیعی از کفایت لازم برخوردار نباشند. به علاوه، مسئله محیط‌زیست تبدیل به موضوعی جهانی شده و با نظریه سیاسی دولت محور در تقابل قرار گرفته است. به این معنا که دامنه مشکلات زیست‌محیطی گسترده شده و همه انسان‌ها را در بر گرفته است. مسائلی چون کنترل تغییرهای آب و هوایی، حفظ لایه ازن و جلوگیری از انتشار گازهای گلخانه‌ای مسائلی از این دست به شمار می‌روند.

رابطه شناخته شده‌ای میان مسائلی چون فقر و فشار ازدیاد جمعیت با تخریب محیط‌زیست وجود دارد که به توزیع قدرت و ثروت و منابع مادی در سطح جهانی بستگی دارد. حل این دشواری‌ها نیازمند همکاری کنشگران بسیار، نه فقط با دولت‌های مرکزی بلکه در سطحی گسترده‌تر است. این را نیز باید در نظر داشت که شمار بیشتری از دولت‌ها در نظام کنونی بین‌الملل، توان برقراری آن میزان از نظم و قانون مندی را ندارند که برای مدیریت محیط‌زیست درون مرزهای آنها ضروری است (168-169).

از این منظر، هارل چنین نتیجه می‌گیرد که در وضعی که به نظر نمی‌رسد در کوتاه مدت ساختار قدرت دولت محور در نظام بین‌الملل تغییر عمده‌ای داشته باشد یک وظیفه نظریه پردازان سیاسی این است که به راه‌های نوآورانه‌ای بیندیشند که بشود از نیروی بالقوه نهاد دولت در تخریب محیط‌زیست کاست و بر توان‌رهایی بخشی آن افزود. دیگر این که ایجاد مفاهیم و مبانی پذیرفتنی برای همکاری‌های فراملی، که در عین توجه به تفاوت‌های جوامع بتواند اشتراکات را برجسته کند، مسئله‌ای پیش روی نظریه پردازان سیاسی است. کارکرد دیگر نظریه‌پردازی سیاسی این است که به طور تحلیلی، «پاسخ» دولت به چالش‌های زیست‌محیطی را از «تغییر خصلت» دولت در جریان درگیری با مسئله محیط‌زیست تفکیک کند. نظریه‌پرداز سیاسی باید روشن

کند که پاسخ دولت به چه میزان بازتاب تغییر وسیع‌تر و تکامل این نهاد در مواجهه با مسائل محیط‌زیست بوده است و این چه رابطه‌ای با تغییر فضای سیاسی جهان و تغییر مفهوم سنتی دولت و حاکمیت دولت‌ها دارد (181).

یک مشکل زیست‌محیطی ممکن است از ابتدا در سطح فراملی ایجاد شده باشد یا نخست در سطح محلی و ملی باشد و سپس به سطح فراملی گسترش یابد. چنان که جان مایر، استاد علوم سیاسی و عضو هیأت علمی مطالعات محیط‌زیست دانشگاه هومبولت، در مقاله نظریه سیاسی و محیط‌زیست اشاره کرده که «محیط‌زیست» در سیاست امروز یک «حوزه بحث»^۱ یا حوزه مسئله است که خود شامل شماری از دغدغه‌های خاص با طیفی از دغدغه‌های بومی تا جهانی می‌شود (Dryzek, et al., 2006: 773).

هر یک از این موارد می‌تواند چالشی در برابر مفهوم «حاکمیت» باشد و از این رو برای بسترسازی سیاسی در جهت انطباق مفهوم حاکمیت با راهکارهای بین‌المللی حل مشکل، کار نظری مناسب ضرورت دارد. همچنین، تحلیل این که دولت‌ها تا کجا می‌توانند و باید در حل چنین مشکلات فرامرزی مداخله سلبی یا ایجابی داشته باشند، و در بطن مناسبات قدرت، کدام گروه‌های اجتماعی و به چه میزان حق ورود به فعالیت‌های ترامرزی برای حل مشکل را دارند نیز نیازمند برقراری ارتباط نظری میان فلسفه سیاسی با شاخه‌های دانش سیاسی و دانش‌های دیگر است.

ریچارد فالک، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه پرینستون، در یک نظریه‌پردازی سیاسی، از «حکمرانی انسانی»^۲ به منزله راه‌حل کاربردی و هنجاری مشکلات محیط‌زیستی جهانی سخن گفته است. او مفهوم «حکمرانی» را متفاوت از «حکومت» دانسته که متضمن تمرکز نهادینه قدرت و اقتدار و نظم است. به رای او، نظریه حکمرانی جهانی انسانی، در پی ساز و کارهایی است که ضمن برخورداری از مشروعیت و کارآمدی ساز و کارهای سیاسی، به شیوه‌ای انعطاف‌پذیر بتواند شبکه‌ها، نظام‌های غیررسمی و پیوندهای عرفی را با کمترین میزان تمرکزگرایی دیوان سالاری و بیشتری میزان فضای سیاسی برای کشف و تنوع در بر بگیرد (Gleeson & Low, 2001: 221-222).

1. Issue area
2. Humane governance

تفکیک‌ها و دسته‌بندی‌هایی که به منظور تحلیل بهتر وجوه سیاسی مسئله محیط‌زیست صورت می‌گیرد نباید این توهم را ایجاد کند که در وضعیت انضمامی جامعه نیز این وجوه از یکدیگر جدا هستند. در واقعیت زیست اجتماعی - سیاسی، وجوه یاد شده در ارتباط با جنبش‌های محیط‌زیستی و دولت، در عمل کاملاً در تعامل - شامل توافق‌ها و تعارض‌ها - با یکدیگر وجود دارند و درک هر یک به درک این تعامل وابسته است. همین تعامل میان وجوه سیاسی مسئله نیز برای تحلیل درست نیازمند نظریه‌پردازی است.

سویه‌های نظریه‌پردازی سیاسی درباره مسئله محیط‌زیست

در بخش پیشین، وجوهی از مسئله محیط‌زیست که فهم و حل آنها به نظریه‌پردازی سیاسی نیاز دارد بررسی شد. در این بخش از مقاله، نخست به دو صورت کلی نظریه‌پردازی سیاسی درباره مسئله محیط‌زیست، بر اساس عوامل نظری و جهت‌گیری‌های عرصه سیاست عملی، پرداخته می‌شود و سپس توضیحی درباره سویه‌های بوم‌شناختی - توسعه‌ای، و سویه‌های هنجارگرایی نظریه‌پردازی زیست‌محیطی ارائه خواهد شد.

صور کلی نظریه‌پردازی سیاسی درباره مسئله محیط‌زیست

نظریه‌پردازی سیاسی در رویارویی با مسئله محیط‌زیست غالباً به دو صورت انجام می‌گیرد. یک صورت این است که از درون مکتب فکری یا نظریه سیاسی شناخته شده‌ای، دریچه‌ای را بر مسئله محیط‌زیست می‌گشایند و برای پاسخگویی به این مسئله، به بازنگری در مبانی مفهومی و وجه هنجاری آن نظریه و پیوند دادن آن با روندهای سیاسی و راهکارهای تخصصی می‌پردازند. در دهه‌های اخیر، این صورت را در نظریه‌پردازی درباره نسبت مسئله محیط‌زیست با نظریه سیاسی لیبرالیستی، سوسیالیستی، فمینیستی، ملی‌گرا، محافظه‌کار و... می‌شود مشاهده کرد. برای نمونه باید به نظریه‌های ارائه شده درباره نسبت جنبش‌های کارگری با مسائل محیط‌زیستی نگریست. در حالی که جنبش‌های مدافع محیط‌زیست و جنبش‌های چپ عدالت خواه زمینه‌های قابل توجهی برای همگرایی دارند، برخی از نظریه‌پردازان به مشکلات این همگرایی پرداخته‌اند. هدف جنبش کارگری که استخدام تمام

وقت نیروی کار و افزایش قدرت اقتصادی این طبقه است، با افزایش رشد اقتصادی حاصل می‌شود که در تقابل با دغدغه‌های های محیط‌زیستی در جهت کاستن از سرعت رشد اقتصادی و بهره‌گیری از منابع طبیعی است. از سویی، برخی از نظریه پردازان، تاکید بیش از حد بر این اختلاف را درست نمی‌دانند زیرا به باور آنان، اهداف جنبش کارگری با مفهوم رشد و توسعه پایدار تأمین می‌شود که با خواسته مدافعان محیط‌زیست تضادی ندارد (Fisher & Ponniah, 2015, 112).

صورت دیگر آن گونه نظریه‌پردازی است که از آغاز در عطف به مسئله محیط‌زیست شکل گرفته باشد. چنین نظریه‌های سیاسی را نظریه سیاسی سبز^۱ یا چنان که در برخی از منابع دیده می‌شود نظریه سیاسی محیط‌زیستی^۲ می‌نامند. اندیشمندانی که می‌کوشند چنین نظریه‌هایی ارائه دهند در واقع قصدشان تمهید نظری برای پیوند دادن فلسفه سیاسی خاصی با کنشگری‌های عملی در جهت پاسخگویی به مسئله محیط‌زیست است. درون این صورت کلان از نظریه‌پردازی نیز امکان نظریه‌پردازی‌های سیاسی تلفیقی وجود دارد. برای نمونه چند سال پس از آن که در ادبیات سیاسی آکادمیک، تلفیق نظریه دموکراسی مشورتی^۳ و نظریه سیاسی سبز مطرح شد (Dryzek, 2000; Smith: 2003)، برخی از پژوهشگران به طور مبسوط به این تلفیق پرداختند و از «چرخش مشورتی» در نظریه سیاسی سبز سخن گفتند (Bäckstrand et al., 2010). این نظریه در پی افزایش نقش مشارکت و گفتگوی مردم، افزایش شفافیت و پاسخگویی و کاهش تمرکز و سلسله مراتب قدرت در اداره فراملی مسئله محیط‌زیست است (217-219).

باید توجه داشت که از لحاظ محتوای نظری، ممکن است دو صورت یاد شده در تقابل با هم قرار بگیرند. یعنی ممکن است از دیدگاه برخی از اندیشمندان و کنشگران محیط‌زیست‌گرا، پرداختن به مسئله محیط‌زیست نه تنها نظریه سیاسی خاص خود را نیاز داشته باشد، بلکه نظریه‌های سیاسی رایج

1. green political theory

۲. Environmental political theory؛ برای نمونه بنگرید به مقاله جان مایر که پیش تر به آن اشاره شد.

3. Deliberative democracy

را برای مسئله محیط‌زیست زیان آور بدانند. برای مثال رای مارسل ویسنبورگ^۱، استاد علوم سیاسی دانشگاه رادبود هلند، مبنی بر این که لیبرالیسم به منزله نظریه سیاسی لزوماً انسان محور و به همین دلیل به ضرورت با نظریه‌های محیط‌زیست گرای ضد انسان محوری بیگانه است، به این نتیجه می‌رسد که نظریه سیاسی لیبرال به طور کلی تهدیدی برای محیط‌زیست انگاشته خواهد شد. از این دیدگاه، نظریه سیاسی لیبرال به طور درمان ناپذیری طبیعت را نسبت به انسان، «دیگری» می‌پندارد و بنابراین فقط می‌تواند آن را چونان منبعی برای بهره برداری ببیند.^۲ در این برداشت، نظریه سیاسی لیبرال بنا بر سرشتش برای نظریه‌های محیط‌زیست گرای زندگی خوب، آسیب زاست (Dobson & Eckersley, 2006: 21).

تیم هیورد، استاد علوم سیاسی دانشگاه ادینبورا، نیز با زیر سؤال بردن کفایت لیبرالیسم برای پاسخگویی به مسائل محیط‌زیستی می‌پرسد: «چه دلیلی وجود دارد که فرض کنیم لیبرالیسم چارچوب مناسبی را برای نظریه سیاسی مرتبط با عدالت جهانی و محیط‌زیست فراهم می‌آورد» (Hayward, 2009: 1). اندکی پیش از آن، گریام اسمیت، استاد علوم سیاسی دانشگاه وست مینستر، نیز به انتقاداتی اشاره کرده بود که به سبب فقدان حساسیت نسبت به تکرار ارزش‌ها در رابطه با جهان غیر-انسان، و به کارگیری روش‌های فنی مانند تحلیل‌های هزینه-فایده در تصمیم‌گیری‌ها که ارزش‌های محیط‌زیستی را در نظر نمی‌گیرد، متوجه نهادهای لیبرال دموکراتیک معاصر است. او این پرسش را پیش روی نظریه پردازان سیاسی نهاد که «چگونه می‌توانیم اصلاح و بازسازی نهادهای سیاسی را آغاز کنیم به طوری که نسبت به ملاحظات محیط‌زیستی حساسیت بیشتری بیابند؟» (Smith, 2003: 53).

نسبت میان نظریه‌های محیط‌زیست گرا با نظریه‌های سیاسی دیگر نیز

1. Marcel Wissenburg

2. پروفیسور ویسنبورگ در پاسخ به پرسش‌های فلسفی و سیاسی نگارنده، مقاله خواندنی و ارزشمندی را درباره نسبت انسان و طبیعت در «عصر انسان» (Anthropocene) و اهمیت آن در مواجهه نظری با پاندمی کووید-۱۹ نگاشته و ارسال کرده است که به زودی آن را در مجموعه مقالاتی درباره پاندمی کنونی به زبان انگلیسی منتشر خواهم کرد.

۳. برایان دوهرتی چند مورد مهم مطالعه‌هایی از این دست را درباره نسبت میان گرایش‌های سبز با محافظه‌گرایی، سوسیالیسم و لیبرالیسم ذکر کرده است (Doherty, 2002: 81).

مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. دیوید پپر، استاد جغرافیای دانشگاه آکسفورد بروکس، همان انسان محوری را که منتقدان لیبرالیسم در آن می‌دیدند در نظریه‌های سوسیالیستی و آنارشستی نیز دیده بود و به دنبال نظریه پردازانی چون اکرزلی و اُریوردان، اکولوژیسم را چونان نظریه‌ای مطرح کرد که می‌تواند آن انسان -محوری را برطرف کند (Pepper, 1993: 32-33).

دو دهه پیش، رایین اکرزلی، استاد علوم سیاسی دانشگاه ملبورن، در انتقاد به بی‌توجهی نظریه پردازان سیاسی سنتی به رابطه انسان با جهان غیر- انسان، و تمرکز صرف بر مناسبات میان انسان‌ها، نقد انسان محوری و رسیدن به چارچوب سیاسی غیر انسان محور با تمرکز بر بوم‌شناسی را راه پیش روی نظریه‌پردازی سیاسی در برخورد با مسئله محیط‌زیست دانسته بود. از نگاه او نظریه‌پردازی سیاسی با گرایش سبز در واقع در جهت آشتی دادن موضوعات جامعه مبتنی بر دموکراسی مشارکتی با بقای انسان، از طریق بحث فراگیرترِ رهایی بوم‌شناختی بود (Eckersley, 1997: 2-3).

یک دهه پس از او چین بنت، استاد علوم سیاسی دانشگاه جانزهاپکینز، نیز با نقد انسان محوری نظریه‌پردازی‌های سیاسی متعارف، اظهار کرده که برای نظریه سیاسی دموکراتیک بسیار عادی است که انسان محور باشد و مشارکت سیاسی را به ظرفیت‌های زبان‌شناختی یا گفت و شنودی گره بزنند. اما این گرایش، نظریه پردازان دموکراسی را با مسائل مهمی مانند رأی دهندگان نامطلع و دسترسی نابرابرِ گروه‌های متفاوت به قدرت سیاسی مواجه کرده است. به رأی او نظریه سیاسی باید به جای جدا کردن انسان و غیر انسان، مشارکت چیزهایی غیر از انسان را هم در رویدادها به رسمیت بشناسد (Bennett, 2010: 107).

در نگاهی متفاوت، مایکل فریدن بر این رأی است که اندیشه سیاسی سبز جای خوبی برای بهره‌گیری توأم از «حق» در خط فکری لیبرال و «خیر» در تفکر جامعه‌گرا است. به باور او اندیشه سیاسی سبز درگیر دوگانه‌سازی‌هایی نیست که بیشتر نظریه‌های سیاسی دچار آنند و صرفاً بر انسان و فضای سیاسی محدود به مرزهای دولت ملت نیز تمرکز نمی‌کند (Freedon, 2005: 227). از این دیدگاه، اندیشه‌ای که مسئله محیط‌زیست را در مرکز توجه خود قرار

می‌دهد به سبب التفاتش به هویت و منافع گروهی و جمعی، در چارچوب فردگرایی روش‌شناختی چیره بر فلسفه سیاسی انگلیسی آمریکایی نمی‌گنجد (228-229).

بنابراین، مسئله محیط‌زیست چونان موضوعی خنثا در برابر نظریه‌پرداز سیاسی قرار نمی‌گیرد که او صرفاً آن را در جایی از کار نظری خویش بگنجانند. سرشت مسئله محیط‌زیست به گونه‌ای است که نظریه‌پرداز سیاسی را وامی‌دارد تا افزون بر کاربست روش مناسب، به منظور ایجاد امکان عملی برای حل مسائل، در مفروضات زیربنایی نظریه‌های پیشین بازنگری کند. برای مثال، فریدن به اهمیت جنبه فیزیکی و عاطفی انسان‌ها برای اندیشه سیاسی سبز اشاره می‌کند که اگرچه این جنبه‌ها از جهاتی میان انسان و حیوان مشترکند، باید آنها را به منزله وجه حذف ناشدنی انسان بودن و چونان انسان عمل کردن ملاحظه کرد (233-234). آشکار است که نظریه سیاسی مناسب برای در بر گرفتن چنین تفکری نمی‌تواند مبتنی بر مفروضاتی باشد که این وجوه انسان و جایگاه او را در طبیعت نادیده بگیرد یا کم اهمیت بینگارد.

سویه‌های بوم‌شناختی - توسعه‌ای در نظریه‌پردازی سیاسی زیست‌محیطی

مسئله محیط‌زیست در همه نقاط جهان از جهات کاملاً یکسانی در برابر نظریه‌پردازان سیاسی قرار نمی‌گیرد. نوع مسائل زیست‌بومی که اندیشمندان سیاسی اجتماعی و فعالان محیط‌زیست در کشورهای صنعتی با آن روبه‌رو هستند با مسائل کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته متفاوت است. از این رو، هر اقلیمی جدا از مسائل مشترکی که با سرزمین‌های دیگر دارد برای مسائل خاص خود به راه‌حل‌های سیاسی متفاوتی نیاز دارد. البته این تفاوت‌ها چنان نیست که میان نسبت سیاست با مسئله محیط‌زیست در کشورهای مختلف، آن هم بر اساس تقسیم‌بندی‌های مشکوک و ایدئولوژیک، تفاوت ماهوی وجود داشته باشد. نمونه‌ای از چنین برداشت‌های ناموجهی را می‌شود در کتابی با عنوان بوم‌شناسی سیاسی جهان سوم مشاهده کرد که سال‌ها پیش نوشته شده است (Bryant & Bailey: 1997).

نویسندگان خام‌اندیش این کتاب تقسیم‌بندی‌های بی‌پایه جهان اول تا

سوم را چنان قطعی و متقن پنداشته‌اند که بر مبنای آن، کوشیده‌اند ویژگی‌هایی را برای نسبت سیاست و مسئله محیط‌زیست در کشورهای به اصطلاح جهان سوم برشمارند که آنها را از جهان آنان متمایز نشان دهد. در حالی که به گفته خود آنان بوم‌شناسی سیاسی تا حد بسیاری برگرفته از مباحث اقتصاد سیاسی است (2) که خود کاملاً تحت تأثیر استعمار و معضلاتی است که همان کشورهای به اصطلاح جهان اول برای دیگر نقاط جهان پدید آورده‌اند. از این رو، نظریه پردازان سیاسی در چنین مناطقی که به جهان سوم موسوم شده‌اند باید توجه داشته باشند که لازم است افزون بر مواجهه با جوانب گوناگون خود مسئله محیط‌زیست در نسبت با مناسبات سیاسی، پاسخگویی علمی و مستدل به کارهای نظری ناروایی از این دست، و ادبیات علمی مربوط با محیط‌زیست به طور کلی نیز داشته باشند.

بنابراین، در کنار نسبت امر سیاسی با واقعیت‌های محیط‌زیست، نسبت امر سیاسی با علم محیط‌زیستی^۱ نیز موضوعی پیش روی نظریه پرداز سیاسی است. تیم فورسیت، استاد مطالعات محیط‌زیست و توسعه در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن (LSE)، با یادآوری این که علم و سیاست رابطه متقابل دارند این زمان را بهترین وقت برای ارزیابی مبنای سیاسی تبیین‌های محیط‌زیستی دانسته است. او برنامه فکری خود را نه آن گونه که معمول است پرداختن به چگونگی دسترسی عمومی به اطلاعات علمی، یا مرتبط کردن یافته‌های علمی با سیاست گذاری، بلکه ارائه دادن فلسفه سیاسی برای علم محیط‌زیستی در نظر گرفت که نشان دهد چارچوب‌های سیاسی و اجتماعی چگونه هم قواعد تبیین علمی مسائل محیط‌زیستی و هم راه‌حل‌های ارائه شده برای آن مسائل را صورت بندی می‌کنند (Forsyth, 2003: 1).

به رای او، کنش‌های سیاسی و روش‌شناسی‌های علمی متفاوت، منجر به تبیین‌ها و راه‌حل‌هایی برای مسئله محیط‌زیست شده‌اند که به طور کامل در روندها و عرف سیاسی و اجتماعی جای گرفته‌اند (1-2). برای مثال می‌شود از تأثیر ضدیت با سرمایه داری در برخی از نظریه‌های انتقادی، بر تبیین علت مشکلات محیط‌زیستی سخن گفت. البته فورسیت بر آن است که بوم‌شناسی

سیاسی انتقادی را از تمرکز بر سرمایه داری صرف به منزله تنها منشاء تخریب محیط‌زیست، فراتر برد و فهمی سیاسی شده از تبیین محیط‌زیستی ارائه دهد (7).

فورسیت به دیدگاه با اهمیت دیگری نیز اشاره کرده است که در آن، خود «مسئله محیط‌زیست» برآمده از تأثیر و تأثر پدیدارشناسانه فرایندهای بیوفیزیکی، نیازهای انسان و نظام‌های سیاسی گسترده‌تر است (2). از این منظر، نسبت میان مسئله محیط‌زیست و امر سیاسی، نسبتی درونی است و امر سیاسی از ابتدا در شکل‌گیری آن مسئله دخالت دارد. نظریه‌پرداز سیاسی باید مشخص کند که سهم امر سیاسی در هر یک از خرده مسئله‌ها و در کلان مسئله محیط‌زیست چه مایه و چگونه بوده است. افزون بر این، باید بتواند از آن سو نیز روشن کند که کدام بخش از گستره امر سیاسی در پیدایش این مسائل نقش مهم تری داشته و اکنون چگونه می‌شود با دانستن این عوامل، راه‌حل‌های واقع بینانه‌تر و کارآمدتری را مطرح کرد.

فورسیت معتقد است درست همان گونه که بوم‌شناسی محیط‌زیستی راجع به تعامل و بستگی متقابل میان خاک و آب و هوا و دهقان هاست، بوم‌شناسی سیاسی راجع است به بستگی متقابل و تعامل میان فرد، جمع، جهان طبیعی و جامعه ملی؛ و با نقل قول دیگری نیز گفته است که بوم‌شناسی سیاسی مبتنی بر نقد و تحلیل و فهمی تئوریزه شده از نظم چیزهای موجود است (3). گاه نیز اصطلاح بوم‌شناسی سیاسی بر سیاست معطوف به مسائل محیط‌زیستی، بدون هیچ بحث خاصی درباره بوم‌شناسی، دلالت دارد. برای مثال برایان بوم‌شناسی سیاسی را کند و کاوی در نیروهای سیاسی، شرایط و تقسیمات تغییر محیط‌زیستی، و تأثیر این تغییرات بر مناسبات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی دانسته است (4).

سویه‌های هنجارگرایی نظریه‌پردازی سیاسی زیست‌محیطی

سوی‌های دیگر نظریه‌پردازی سیاسی درباره مسئله محیط‌زیست را سویه‌های هنجارگرا تشکیل می‌دهند. در این گونه نظریه‌پردازی سیاسی، همه مفاهیم اخلاقی و سیاسی که در نظریه سیاسی هنجاری جایگاه مهمی را به

خود اختصاص می‌دهند در پیوند با مسئله محیط‌زیست بازندیشی می‌شوند. برای مثال برخی از محققان به کند و کاو در مفهوم عدالت زیست‌محیطی و سیاست‌گذاری و اجرای عملی آن پرداخته‌اند. نسبت عدالت زیست‌محیطی با وجوه سیاسی فرایند شهری شدن، که به خودی خود در مباحث محیط‌زیست به منزله موضوعی مسئله ساز تلقی می‌شود، مورد توجه این محققان قرار گرفته است.^۱

نظریه پردازانی چون پیتر ونز^۲ و اندرو دابسون^۳ تأکید دارند که عدالت باید به جهان غیر از انسان نیز گسترانیده شود. دیوید اشلوسبرگ^۴ کوشیده است تا لزوم به کارگیری مفهومی از عدالت زیست‌محیطی را بیان کند که شامل عدالت توزیعی و عدالت در روندها باشد و قابلیت‌ها و «به رسمیت شناختن» را نیز، که اندیشمندانی چون آمارتیا سن^۵ و نانسی فریزر^۶ پیش‌تر مطرح کرده بودند، در بر بگیرد (Perreault, et al., 2015: 589-590). پژوهش‌های تجربی برخی از پژوهشگران، تحت تأثیر نظریه‌پردازی کسانی چون اشلوسبرگ، برای مثال درباره بی‌عدالتی در حوزه معادن طلای غنا و سیاست‌گذاری‌های دولت در برابر این موضوع، نمونه‌ای از نسبت نظریه‌پردازی سیاسی هنجاری با مطالعات و روندهای عملی عرصه سیاسی اجتماعی است.

نظریه‌پردازی سیاسی هنجارگرا با جهت‌گیری محیط‌زیستی، گاه در پیوند با دیگر مسائل جهان امروز پدیدار شده، چنان‌که در سال‌های اخیر از «بوم‌شناسی سیاسی فمینیستی» سخن به میان آمده است؛ گرایشی که می‌کوشد توجه اهل اندیشه را به مناسبات قدرت جنسیتی شده و فرایندهای

۱. بحث نسبت مسئله محیط‌زیست با مفهوم عدالت اجتماعی و جنبش چپ در سطح جهانی در دهه‌های اخیر بسیار مطرح بوده است (Novotny, 2000; Taylor, 2010). حتی راجر اسکروتن (Roger Scruton)، اندیشمند محافظه‌کار و سنت‌گرای انگلیسی، در دهه نخست این قرن اشاره کرد که اخیراً جنبش مدافعان محیط‌زیست با بخشی از جنبش چپ پیوندهایی یافته است که ملاحظات بوم‌شناختی را به منزله جزئی از مطالبه فراگیر عدالت اجتماعی طرح می‌کنند (Dobson & Eckersley, 2006: 7).

2. Peter Wenz

3. Andrew Dobson

4. David Schlosberg

5. Amartya Sen

6. Nancy Fraser

جنسیتی شده در سیاست‌های معطوف به محیط‌زیست جلب کند. این بوم‌شناسان سیاسی به کاوش در ابعاد جنسیتی نزاع‌های موجود بر سر طبیعت و محیط‌زیست می‌پردازند (Perreault, et al., 2015: 519).

بدون این که بخواهیم درباره درستی یا نادرستی دعاوی آنها داوری کنیم، چنین پژوهشگرانی معتقدند که تغییر الگوهای جنسیتی دسترسی به منابع طبیعی و مدیریت این منابع در وضع کنونی، که خود نیازمند تغییر مناسبات جنسیتی شده قدرت سیاسی است، فرصت‌هایی را پدید می‌آورد که بر چند و چون مسائل محیط‌زیستی تأثیر می‌گذارد. از نگاه آنان، همان فرایندهایی که در جامعه سرمایه‌داری سبب تقسیم کار ناعادلانه و سلسله مراتب جنسیتی شده سبب بازاری شدن و انحصار کنترل بر طبیعت و آسیب‌های زیست‌محیطی نیز شده است. بنابراین، باید حقوق مالکیت، گفتمان‌های سیاست‌گذاری، کنش جمعی و جنبش‌های اجتماعی، هم برای حفظ محیط‌زیست و هم برای اعاده حقوق زنان، در پرتو نقادی فمینیستی بازبینی شوند (521-520).

در چنین نگرش‌های چندجانبه هنجارگرا، محیط‌زیستی و زنانه نگر، دوگانگی زنانه-مردانه، نسبت آن با طبیعت و فرهنگ، و جایگاه آن در نظام هنجاری و مناسبات سیاسی به پرسش گرفته می‌شود. اهمیت این نگرش‌ها در رویکرد انتقادی خاصی است که نسبت به برخی از ویژگی‌های بارز تفکر پسامدرن، همچون نسبی‌گرایی، طرد عقلانیت و نفی حقیقت، که حتی در میان شمار بسیاری از فمینیست‌ها نیز پذیرفته شده‌اند، ابراز می‌کنند. جودی ایوانس^۱ در مقاله خود با عنوان اکوفمینیسم و سیاست معطوف به «خود» جنسیتی شده، ضمن تشریح این نگرش و وجوه انتقادی آن، اشاره کرده است که اگر با توجیه مردانه و دگرجنس‌گرا بودن ارزش‌هایی چون «جهانشمولی» و «عنیت»، کنارشان بگذاریم؛ با توجیه هژمونیک شدن عقل مذکر، از عقلانیت دست بکشیم و با توجیه فریب و ریا بودن «حقیقت» فقط چیزی را بپذیریم که در جهت اغراض خود ماست، دست کم دچار فلج سیاسی می‌شویم (Dobson & Lucardie, 1993: 186).

در پایان لازم است اشاره شود که روی آوردن اندیشمندان سیاسی به مسئله محیط‌زیست و وجود نظریه‌های سیاسی در این باب به این معنا نیست که از آن سو نیز محیط‌زیست گرایان لزوماً خود را نیازمند داشتن نظریه سیاسی در معنای معمول آن می‌بینند. برخی از پژوهشگران اشاره کرده‌اند که هنوز در برخی از پژوهش‌های مربوط به مسئله محیط‌زیست، صرفاً به عوامل فردی و روانشناختی توجه می‌شود و زمینه سیاسی مسئله را نادیده می‌گیرند (Tam, 2018, 2). گذشته از این، چنان‌که برایان دوهرتی نیز یادآور شده است بیشتر محیط‌زیست گرایان رادیکال، گرایش ضد نظریه‌ای دارند و علاقه اندکی به پردازش نظریه سیاسی برای درون یک کشور یا میان کشورها نشان می‌دهند (Doherty, 2002: 157). با وجود این، می‌شود پیش‌بینی کرد که اهمیت فراهم آوردن زمینه نظری سیاسی مناسب برای حل مشکلات زیست‌محیطی، به تدریج برای اندیشمندان و کنشگران مدافع محیط‌زیست نیز روشن‌تر خواهد شد.

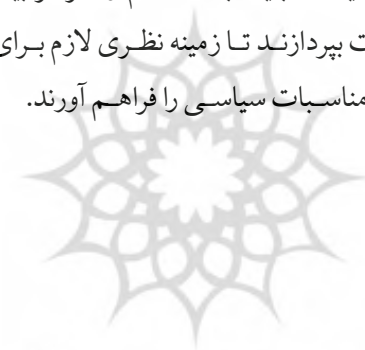
نتیجه‌گیری

با وجود پیشرفت‌های چشمگیر در شناخت و آگاهی بخشی درباره مسئله محیط‌زیست، هنوز در بسیاری از کشورها مراکز اصلی قدرت سیاسی، این مسئله حیاتی را همچون موضوعی دست و پاگیر یا حاشیه‌ای می‌نگرند، تا جایی که گاه پیگیری آن در عمل به جنبش‌های مدافع محیط‌زیست محدود می‌شود. این مشکل نشان می‌دهد که تثبیت توجه به مسئله محیط‌زیست در مناسبات سیاسی نیاز به نظریه‌پردازی‌های سیاسی کارآمدتری دارد. افزون بر این، در سطح خردتر، نظریه‌پردازان سیاسی در سرزمین‌های متفاوت باید بکوشند بر اساس شرایط سیاسی اجتماعی سرزمین خود، توجه به مسئله محیط‌زیست را از سطح جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی به بخشی از معادلات ساختار سیاسی تبدیل کنند.

درک اروین در پژوهشی که در سال ۱۹۹۰ منتشر شده نشان داده است که ساختاری شدن توجه به مسئله محیط‌زیست حتی در میان کشورهای اروپا نیز در آن هنگام هنوز سطوح متفاوتی داشته است. به گفته او در حالی

که در بریتانیا و کشورهای اسکانندیناوی مناسبات میان دولت و تشکل‌ها و نهادهای محیط‌زیستی ساختاری شده بود و مسئله محیط‌زیست به معادلات معمول عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری‌ها راه یافته بود، هنوز ساختار سیاسی و دولت فرانسه و آلمان در این فرایند مانع ایجاد می‌کردند (Urwin & Paterson, 1990: 123-124).

ظهور رهبران پوپولیستی همچون دانلد ترامپ و قرار گرفتن آنان در بالاترین سطح قدرت سیاسی در جهان، که با یک امضا می‌توانند دستاوردهای حاصل از سال‌ها کوشش دلسوزان و کنشگران را تباه کنند، باید این هشدار را به اندیشمندان و نظریه‌پردازان سیاسی بدهد که برای برطرف کردن مشکلات محیط‌زیستی تهدیدکننده حیات، باید با اهتمام و تمرکز بیشتری به وجوه سیاسی مسئله محیط‌زیست پردازند تا زمینه نظری لازم برای تثبیت توجه به این مسئله در ساختارها و مناسبات سیاسی را فراهم آورند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

Agardy, Franklin J. & Nelson Leonard Nemerow (eds.) (2005), Environmental Solutions: Environmental Problems and the All-inclusive Global, Scientific, Political, Legal, Economic, Medical, and Engineering Bases to Solve Them, San Diego: Elsevier Academic Press.

Bäckstrand, Karin, Jamil Khan, Annica Kronsell, and Ewa Lövbrand (eds.) (2010), Environmental Politics and Deliberative Democracy: Examining the Promise of New Modes of Governance, Northhampton: Edward Elgar.

Bennett, Jane (2010), Vibrant Matter: A Political Ecology of Things, Duke University Press.

Board, Susan (2002), Ecological Relations: Towards an Inclusive Politics of the Earth, London: Routledge.

Boggs, Carl (2012), Ecology and Revolution: Global Crisis and the Political Challenge, New York: Palgrave Macmillan.

Bookchin, Murray (1982), The Ecology of Freedom: The Emergence and Dissolution of Hierarchy, Palo Alto: Cheshire Books.

Brulle, Robert J. (2000), Agency, Democracy, and Nature: The U.S Environmental Movements from a Critical Theory Perspective, Cambridge: MIT Press.

Bryant, Raymond and Sinead Bailey (1997), Third World Political Ecology, London: Routledge.

Carter, Alan (1999), A Radical Green Political Theory, New York: Routledge.

Di Gregorio, Monica, et al., (2017), «How Institutions and Beliefs Affect Environmental Discourse: Evidence from an Eight-Country Survey on REDD+», in Global Environmental Change, 45 (2017), pp. 133-150. <http://dx.doi.org/10.1016/j.gloenvcha.2017.05.006>.

Dobson, Andrew and Paul Lucardie (eds.) (1993), The Politics of Nature: Explorations in Green Political Theory, London: Routledge.

Dobson, Andrew (ed.) (1999), *Fairness and Futurity: Essays on Environmental Sustainability and Social Justice*, Oxford University Press.

Dobson, Andrew and Robyn Eckersley (eds.) (2006), *Political Theory and the Ecological Challenge*, Cambridge University Press.

Doherty, Brian (2002), *Ideas and Actions in the Green Movement*, London: Routledge.

Doyle, Timothy (2005), *Environmental Movements in Majority and Minority Worlds: A Global Perspective*, Rutgers University Press.

Dryzek, John (2000), *Deliberative Democracy and Beyond: Liberals, Critics, Contestations*, Oxford University Press.

Dryzek, John S., David Downes, Christian Hunold, David Schlosberg, and Hans-Kristian Hernes (2003), *Green States and Social Movements: Environmentalism in the United States, United Kingdom, Germany, and Norway*, Oxford University Press.

Dryzek, John S., Bonnie Honig, and Anne Philips (2006), *The Oxford Handbook of Political Theory*, Oxford University Press.

Eckersley, Robyn (1997), *Environmentalism and Political Theory: Toward an Ecocentric Approach*, London: UCL Press.

Fisher, William F. and Thomas Ponniah (eds.) (2015), *Another World Is Possible: World Social Forum for an Alternative Globalization*, London: Zed Books.

Forsyth, Tim (2003), *Critical Political Ecology: The Politics of Environmental Science*, London: Routledge.

Freedon, Michael (2005), *Liberal Languages: Ideological Imaginations and Twentieth-Century Progressive Thought*, Princeton University Press.

Gleeson, Brendan and Nicholas Low (eds.) (2001), *Governing for the Environment: Global problems, Ethics, and Democracy*, New York: Palgrave.

Hayward, T. (2009), «International Political Theory and the Global Environment: Some Critical Questions for Liberal Cosmopolitans», in *Journal of Social Philosophy*, Vol. 40, No. 2, pp. 276–295.

Nightingale, Andrea J. (2017), «Power and Politics in Climate Change Adaptation Efforts: Struggles over Authority and Recognition in the Context of Political Instability», in *Geoforum*, 84 (2017) 11–20, <http://dx.doi.org/10.1016/j.geoforum.2017.05.011>.

Novotny, Patrick (2000), *Where We Live, Work and Play: The Environmental Justice Movement and the Struggle for a New Environmentalism*, London: Praeger.

Pepper, David (1993), *Eco-Socialism: From Deep Ecology to Social Justice*, London: Routledge.

Perreault, Tom, Gavin Bridge, and James McCarthy (eds.) (2015), *The Routledge Handbook of Political Ecology*, London: Routledge.

Robbins, Paul (2012), *Political Ecology: A Critical Introduction*, West Sussex: Wiley-Blackwell.

Sandler, Ronald and Phaedra C. Pezzullo (eds.) (2007), *Environmental Justice and Environmentalism: The Social Justice Challenge to the Environmental Movement*, Cambridge: MIT Press.

Smith, Graham (2003), *Deliberative Democracy and the Environment*, London: Routledge.

Sze, Julie (ed.) (2018), *Sustainability: Approaches to Environmental Justice and Social Power*, New York University Press.

Tam, Kim-Pong (2020), «Understanding the Psychology X Politics Interaction Behind Environmental Activism: The Roles of Governmental Trust, Density of Environmental NGOs, and Democracy», in *Journal of Environmental Psychology*, 71 (2020) 101330. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2019.101330>.

Taylor, Dorceta E. (ed.) (2010), *Environment and Social Justice: An International Perspective*, Bingley: Emerald.

Urwin, Derek and William Paterson (1990), *Politics in Western Europe Today: Perspectives, Policies, and Problems since 1980*, London: Routledge.